

خریداران مرگ، فروشندگان زندگی!

کلیه را روی باجه‌های تلفن می‌دیدیم، تعجب می‌کردیم، اما این سال‌ها دیگر حتا از دیدن دلان کلیه در خیابان آن قدر متعجب نمی‌شویم. کافی است چند روزی را مقابل یکی از بیمارستان‌های تهران سپری کنید و یا چند بار از کوچه‌ای رد شوید، تا به سراغت بیایند و پیشنهادشان را بدهند:

«از هر گروه خونی که بخوای یک هفته‌ای برات جور می‌کنم، فقط قیمت‌اش بالاست چون سالمه!»

به گزارش خبرنگار «ایلنا»، وقتی حرف می‌زند سیاهی دندان‌هایش از زیر سیل پر پشت و سفید و خاکستری‌اش پیداست. با موهایی کم پشت و خال‌کوبی روی مچ دست راست‌اش، هبیتی ترس‌ناک دارد.

برای پیدا کردنش چند بار بی هدف خیابان «فرهنگ حسینی» را بالا و پایین می‌کنم. زیرچشمی مرا می‌پایید و وقتی مطمئن شد برایش دردسری ندارم، نزدیک‌تر شد.

«از هر گروه خونی که بخوای دارم. یک هفته‌ای برات جور می‌کنم...»

به راحتی از معامله و قیمت حرف می‌زند و انگار بخواهد چیزی پیش پا افتاده را بفروشد، درباره‌ی کالایش حرف می‌زند. درباره‌ی خرید و فروش کلیه! کسانی که برای پیگیری درخواست‌هاشان و یا کارهای اداری به انجمن خیریه‌ی حمایت از بیماران کلیوی کشور از خیابان ولی عصر به خیابان فرهنگ حسینی می‌پیچند، شاید حالا به حضورش عادت کرده باشند و بیچ‌او یا دوستانش را زیر گوش خود شنیده باشند، که از فروش کلیه می‌گوید و این که درد و رنج عزیزان‌شان را شفا می‌دهد. شاید بعضی‌هاشان هم تاکنون با او معامله کرده باشند.

هیچ کس به درستی نمی‌داند آن‌ها چگونه کلیه تهیه می‌کنند. در این خصوص حتا خودشان هم جواب روشنی نمی‌دهند، اما

شرف‌تره! قیمت من بیست میلیون تومنه، که فکر نمی‌کنم مبلغ‌اش نسبت به عضوی که دارم می‌دم و با توجه به تورم و وضع بد جامعه و اقتصاد و ارزش ناچیز پول ما، چیزی باشه!

لطفا اگر وسعتون می‌رسه تماس بگیرین!»

نمونه‌ی شماره‌ی ۲:
«با سلام.

من پسری هستم بیست و شش ساله و سالم و تندرست. به خاطر شرایط بدی که درش گرفتار شدم، ناچارم از فروش کلیه‌ی خودم! من ورزشکارم، البته فکر کنم بعد از اهدا دیگه نتونم این طور ورزش کنم!

هیچ وقت فکرشم نمی‌کردم به روزتونم این کارو بکنم!!!! به هیچ عنوان دوست ندارم راجع به کاری که می‌خوام انجام بدم موعظه بشم و پند و اندرز بشنوم! من خودم یک زمان اندرزگو بودم و امیدوارم شما به این حال نیفتین!

ای کاش می‌تونستم به شمایی که نیاز داری رایگان اهدا کنم عضو بدنمو تا به زندگی برگردی... اما چه کنم که من نیازمندترم که دارم این کارو می‌کنم!!!

ای کاش من امیدی به زنده بودنم نبود تا تکلیفم رو می‌دونستم! دوست داشتم اگر این عملو انجام می‌دم برای کمک بدون چشم‌داشت برای نجات زندگی یک انسان باشه، نه این طور کمک در ازای پول... اما چه کنم که روزگار کاری کرد که در عین بهت دارم دست به انجام این کار می‌زنم!»

بازار گره فرید و فروش کلیه

اگر در گذشته آگهی‌های فروش و خرید

سلام! امروز داشتم تو خیابان ولی عصر قدم می‌زدم، که چشم‌ام به آگهی‌های خرید و فروش کلیه‌ی انسان افتاد!

از گروه خونی A, B, O, AB کلیه برای فروش بود. اکثرا هم شماره موبایل گذاشته بودند. تعدادی هم آگهی خرید و خریدار کلیه بود! قیمت کلیه‌های فروشی از هفت تومان بود به بالا و همه برای فروش کلیه‌شون نوشته بودن که نیاز مبرمی به پول دارند.

همون طور که می‌دونید خرید و فروش اعضای بدن در ایران قانونی هست و هر کسی می‌تونه کلیه‌اش رو بفروشه. این مثلا یک نمونه‌اش در اینترنت هست:

«نمونه‌ی شماره‌ی ۱:
گروه خونی من B مثبت هست. تا به حال سابقه هیچ بیماری غیر از سرما خوردگی نداشتم خدا رو شکر. ساکن تهران هستم. تجربه‌ی یک چنین کاری رو هم ندارم، بنابراین هر اقدام لازم از جمله آزمایشات و بیمارستان و... به عهده‌ی خریدار است.

اطلاعات بسیار کمی در این زمینه دارم، اما عمل پیوند باید تو یک بیمارستان خوب و درجه‌ی یک و با امکانات عالی انجام بشه! که باز هم با خریدار هست.

شماره‌ی تلفن من... و ایمیل...

طبیعتا بالاترین قیمت به مذاکره‌ی نهایی می‌رسه! از این که به سبک دل‌ها و بنگاه‌های معاملات ملکی و مزایده‌ی یا حرف زدم عذرخواهی می‌کنم!

باور کنین احتیاج دارم و کارم گیره گیره!

مساله برام حیاتیه! وگرنه اهدا می‌کردم به شما دوست نیازمند! اما ما جفتمون نیازمندیم! و به نظرم نیازمندی شما با



می‌شوند، تا کار راحت‌تر باشد.»
 به عقیده‌ی نبی، این کار نه غیرقانونی است و نه گناه. اکنون بسیاری بدون واسطه با مراجعه به انجمن درخواست اهدای کلیه می‌کنند و از انجمن پول می‌گیرند. تنها مشکل در این خصوص، رعایت نوبت است که برای بسیاری از نیازمندان به کلیه ممکن است تا ده سال هم طول بکشد. او می‌گوید:

«کسانی مثل ما تنها واسطه‌ی امر خیر هستند و این راه را کوتاه می‌کنند. ما با خانواده‌های دو طرف تماس برقرار می‌کنیم و موردهای مناسب را پیشنهاد می‌کنیم، تا این پروسه کوتاه‌تر شود!»

او این کار را البته شغل و دلالی نمی‌داند و در پاسخی به سؤال من در خصوص این که آیا آن‌ها باند هستند، می‌خندد و می‌گوید:

«البته که نه! ما فقط دوستان زیادی داریم.»

وقتی از او می‌پرسم: «فکر نمی‌کنی با این کار داری به افراد نیازمند ظلم می‌کنی و سلامت‌شان را با واسطه‌گری به خطر می‌اندازی؟» پاسخی تلخ می‌شنوم.

نبی با گفتن این واقعیت که در این سوداگری تنها نیاز مادی و فشارهای اقتصادی علت فروش کلیه بوده است، می‌گوید:

«من خیلی دیده‌ام مردی برای درمان سرطان پسرش، برادری برای تجهیزیه‌ی خواهرش، زنی برای اجاره‌ی خانه و حتا جوانی برای خرید ماشین و فرار از بیکاری دست به این کار زده‌اند.»

نبی با آن سبیل‌های پُر پشت و خال‌کوبی روی دست‌اش، البته زیر این نقاب چهره‌ای دیگر دارد. این را وقتی می‌فهمم، که با دست‌هایی لرزان سیگاری روشن می‌کند و شروع کار دلالی خرید و فروش کلیه را این گونه ذکر می‌کند.

«وقتی تراش کاری‌ام ورشکست شد، با انبوهی از چک و سفته تنها ماندم و مجبور شدم کلیه‌ام را بفروشم تا زندگی و زن و بچه‌ام را نجات دهم. کسی که کلیه‌ام را خرید، چند بار برای آشنایان سراغ اهداکنندگان دیگری را گرفت و من وارد این بازار شدم. حالا هم با یک کلیه دارم زندگی می‌کنم.»

با او که خداحافظی می‌کنم، در ذهنم این جمله نبی طنین می‌اندازد: «کسی چه می‌داند شاید یک روز یک کلیه‌ی دست دوم برای خودم خریدم و از این ترس و لرز راحت شدم.» آن چه در این میان نگران‌کننده می‌نماید و

است، که دو سال تمام را برای دریافت کلیه در نوبت انجمن بوده است. او که کلیه‌های خود را در پی بیماری عفونی از دست داده، از طریق دوستان پدرش با یکی از دلالان کلیه ارتباط می‌گیرد و ظرف سه هفته با هزینه کردن پنج میلیون تومان به کلیه‌اش می‌رسد. او می‌گوید:

«دلال را در بازار تهران به پدرم معرفی کردند. او برای یک کلیه‌ی سالم پنج میلیون تومان پول خواست و پدرم برای رها شدن من از درد این هزینه را پرداخت. دلال کلیه را از پسری سی و دو ساله که در یکی از روستاهای فیروزکوه چوپانی می‌کرد، خریده بود. با هم قرار گذاشتیم. او را یکی از آشنایان من معرفی کرد و خوش‌بختانه پیوند به خوبی انجام شد و مشکلی پیش نیامد. پسر در ازای دریافت دو میلیون تومان کلیه‌اش را به ما فروخته بود و نمی‌دانست ما برای کلیه پنج میلیون پول داده‌ایم. حالا هم به قول دلال‌مان با یک کلیه و پول فراوان! عشق و حال می‌کند.»

نبی اسم مستعار دلالی است که در خیابان... به سراغم می‌آید. بعد که می‌فهمد برای گزارش، اطلاعات می‌خواهم با قول مردانه و شرط «نه منو دیدی و نه اسمم رو می‌گی!» به حرف می‌آید:

«بیش تر کسانی که کلیه‌شان را می‌فروشند از اقشار پایین جامعه هستند. آن‌ها را از طریق دوستانی که در شهرستان‌ها و یا مناطق حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کنند، پیدا می‌کنم. بعد هم راضی می‌شوند و قیمت تعیین می‌شود. البته تنها به عنوان اهدا کننده و آشنای فرد بیمار معرفی

می‌توان در گفت‌وگویی کوتاه با آن‌ها به راز معاملات‌شان پی برد.

«راست‌اش را بگویم یکی از آشناها مان به پول نیاز دارد و دست‌اش از همه جا کوتاه شده، مجبور است کلیه‌اش را بفروشد. من فقط می‌خواهم هم او به پولش برسد و هم مشکل شما حل شود!»

این جوابی است که همواره به پرسش کنندگان ارائه می‌شود.

پاتوق حرفه‌ای‌های خرید و فروش کلیه هم خیابان فرهنگ حسینی است. این خیابان برای کسانی که از مشکلی به نام نداشتن کلیه رنج می‌برند، خیابانی غریبه نیست. این جا از دیر باز به علت وجود انجمن حمایت از بیماران کلیوی به محل رفت و آمد بیماران دیالیزی و دارای مشکلات کلیوی تبدیل شده و محل مناسبی برای معاملات این چنینی محسوب می‌شود. اگر چه طی دهه‌های گذشته بیش‌تر پیوندها و اهدای کلیه به بیماران از سوی افراد آشنا و یا خیر انجام می‌شد، اما امروزه سوداگری و فشارهای اقتصادی سبب شده تا بازار خرید و فروش کلیه در ایران گرم شود و با افزایش تعداد بیماران کلیوی، پای دلال‌ها نیز به این عرصه باز شود.

هر چند در سال‌های گذشته و برای جلوگیری از سوداگری در اهدای کلیه، انجمن حمایت از بیماران کلیوی تلاش کرده است به عنوان تنها مرجع پیوند و اهدای کلیه، از بروز ناهنجاری در عمل خداپسندانه‌ی اهدای کلیه جلوگیری کند، اما بسیاری از کسانی که با استفاده از خلاءهای قانونی، تنها به سوداگری و سود خود می‌اندیشند و جان و سلامت افراد را معامله می‌کنند.

محمد - و، جوانی بیست و هشت ساله



اکنون دغدغه‌ی بسیاری از فعالان اجتماعی و جامعه‌ی پزشکی است، بروز ناهنجاری و ایجاد بازاری برای خرید و فروش کلیه و سایر اعضای قابل پیوند بدن انسان است، که زنگ‌های نگرانی و تهدید را به صدا در می‌آورد. بسیاری از پزشکان اکنون می‌ترسند افراد جامعه با ناآگاهی از پیامدهای فروش کلیه، بعدها با مشکلات فراوانی در زندگی مواجه شوند که آسیب‌های بسیاری را برایشان به هم‌راه داشته باشد.

دکتر احمد درخشنده در خصوص مشکلات اهدای کلیه برای فروشندگان می‌گوید:

«ممکن است فردی اکنون از نظر پزشکی دارای کلیه‌هایی سالم باشد و بتواند با یک کلیه نیز به زندگی عادی خود ادامه دهد، اما در آینده کسی نمی‌داند در صورت بروز مشکل برای آن یک کلیه، فروشنده باید چه اقدامی انجام دهد.»

به گفته‌ی احمد درخشنده، جامعه اکنون از این نکته که انسان می‌تواند با یک کلیه سالم و عادی زندگی کند، سوءبرداشت داشته و به عواقب و تهدیدهای از بین رفتن یک کلیه نمی‌اندیشد. او معتقد است:

«بدن انسان برای کارکرد درست به دو کلیه نیاز دارد و در صورت نبود یک کلیه، فرد باید به شدت مراقب سلامت کلیه‌ی خود باشد.»

برای پیگیری بیش‌تر در خصوص خرید و فروش کلیه با جست‌وجویی کوتاه در اینترنت به موارد بسیاری از آگهی‌های فروش کلیه بر می‌خورم و متأسفانه بیش‌تر این آگهی‌ها متعلق به جوانان بیست تا سی ساله است.

نمونه این آگهی‌ها، آگهی... است که نوشته: «من به شخصه یک سری چیزها رو خراب کردم که باید جبران کنم. درحقیقت من به نیت فروش کلیه‌ام پا به اینترنت گذاشتم و مشخصاتم این است، بیست و چهار ساله، جنسیت: مذکر، گروه خونی: O مثبت، شماره‌ی تلفن: ... لطفاً از ساعت هجده به بعد تماس بگیرید و مطمئن شوید که با... صحبت می‌کنید.»

در تماس با بیش‌تر آگهی دهندگان، بیکاری، نیاز به پول، هزینه‌ی تحصیل و حتا ازدواج از علت‌های آگهی عنوان می‌شود. رواج بازار خرید و فروش کلیه در شهرهای

بزرگ ایران اکنون البته می‌رود تا از ارزشی به نام اهدا، ضد ارزشی با عنوان واسطه‌گری و دلال بازی در خرید و فروش اعضا بدن بسازد. به عقیده‌ی نیما سروسزانی، از محققان و فعالان اجتماعی، رویه‌ی مسئولان نیز در این کار بی‌تاثیر نبوده است.

به گفته‌ی او، قبل از این که انجمن حمایت از بیماران کلیوی به صورت مستقیم با پرداخت پول در این کار دخالت کند، مردم کلیه‌ی خود را در اختیار فرد بیمار خانواده و یا دوستان‌شان می‌گذاشتند، اما از زمانی که انجمن به فرد دهنده پول پرداخت می‌کند، دیگر هیچ‌کس حاضر نیست که حتا به برادرش کلیه اهدا کند.



کلیه ممنوع است، ولی در عوض بازار سیاه تجارت اعضای بدن رونق دارد و فروشندگان از حقوق قانونی برخوردار نیستند و همین نکته مشکلات بسیاری به وجود آورده است. البته در کشورهای صنعتی که مردم پول‌دارتر هستند، کسی کلیه‌اش را نمی‌فروشد و با توجه به کمبود افراد اهداکننده‌ی کلیه، سالیانه مرگ و میر بسیاری در بین بیماران کلیوی اتفاق می‌افتد.

اگر چه اکنون اهدا و پیوند کلیه در ایران زیر نظر مستقیم انجمن حمایت از بیماران کلیوی انجام می‌گیرد، اما به علت فراوانی متقاضیان دریافت کلیه که در کشور بر اساس آمارها به بیش از پانزده هزار نفر نیز می‌رسند و باید بر اساس نوبت با اهدای افراد کلیه دریافت کنند، برخی ترجیح می‌دهند با خرید کلیه منتظر نوبت نمانند و از رنج دیالیز رها شوند. آن‌ها می‌توانند پس از پیدا کردن فرد اهداکننده او را به انجمن معرفی کنند و خارج از نوبت به دریافت کلیه و پیوند نائل شوند.

بابک مهدیزاده در گزارشی در «روز» درباره‌ی خرید و فروش کلیه چنین گزارش می‌دهد:

«پیش‌پول خانه‌ام را باید بدهم. ناچارم کلیه‌ام را بفروشم.» از قیمت‌ش می‌پرسم: «هر چقدر شد. می‌گویند هفت هشت میلیون قیمت‌ش، اما حاضرم تا پنج هم بفروشم. فقط مشتری زود پیدا شود و کارم راه بیفتد. آگه نتوانم زود بفروشم، صاحب‌خانه ااثامان را سرکوجه می‌گذارد. ناچارم به خاطر آبرویم.»

یاد اخبار ثروت‌های میلیاردری می‌افتم، دلم ریش می‌شود از این همه فاصله و تفاوت.

انجمن حمایت از بیماران کلیوی کشور در کوچه‌ی فرهنگ حسینی در خیابان ولی‌عصر است و شاید این بهترین دلیل باشد، که این کوچه تبدیل به بورس خرید و فروش کلیه شود. در و دیوار این کوچه پُر است از آگهی‌های دست‌نویسی که خبر از فروش کلیه و تعداد زیاد فروشندگان و خریداران می‌دهد. این همان کوچه‌ای است، که در آن مرگ و زندگی خرید و فروش می‌شود و چه ارزان. یک طرفش بیمارانی هستند که برای زندگی پول می‌دهند و طرف دیگر محتاجانی

به گفته‌ی او، اکنون بازاری ایجاد شده که در این بازار شخص می‌تواند کلیه‌اش را بدون ساز و کار درست قیمت‌گذاری، به هر نرخی که می‌خواهد بفروشد؛ در نتیجه، هیچ دلیلی وجود ندارد که افراد به یک‌دیگر کمک کنند. به هر ترتیبی که شده پولی سر هم می‌کنند و یک کلیه می‌خرند و متأسفانه شرایط اجتماعی و اقتصادی حاضر در ایران، فروشندگان را ده‌ها برابر خریداران کرده است.

بحث خرید و فروش کلیه تنها مختص به ایران نیست، ولی نحوه‌ی برخورد در دیگر مناطق با ایران متفاوت است. در کشورهای دیگر جهان مثل چین، هند و برزیل، فروش

که برای زندگی‌شان پول می‌گیرند، تا هر دو یکی شوند در حضور همیشگی سایه‌ی مرگ.

خوش‌بخت‌ترین فروشندگان هم آن‌هایی هستند، که گروه خونی‌شان O مثبت است. چون قیمت‌اش از همه گران‌تر است.

صدای دلالی را می‌شنوم. خوشحال است از یافتن کسی که این گروه خونی را دارد و ده میلیون هم پیشنهاد می‌کند. ده میلیونی که فروشنده باید به گوشه‌ای از بدبختی‌هایش بزند، تا خجل نشود پیش همسر و فرزندانش. و خریدار باید بدهد برای دمی زنده بودن. در این بین، کلاه‌برداری هم هستند که ادعای اهدای گلیه می‌کنند، ولی پس از گرفتن پول متواری می‌شوند.

هم اکنون نزدیک به بیست و سه هزار بیمار گلیوی در ایران وجود دارد، که چهل و هشت درصد آن‌ها پیوند گلیه کرده‌اند و مابقی هم یا دیالیزی هستند یا صفاقی. این چهل و هشت درصد، ایران را در رتبه‌ی پنجم جهانی در پیوند گلیه قرار داده است؛ به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت کشور، بیست و چهار مورد پیوند گلیه.

اما چه کسانی فروشندگان گلیه هستند؟ آمار نشان می‌دهد، بیش‌تر فروشندگان آن‌هایی هستند که با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کنند و برای حفظ آبروی خود و خانواده، راه دیگری پیش رو نمی‌بینند. آن‌هایی که باید تجهیزیه‌ی دخترشان را بدهند؛ بیکارانی که با پول گلیه‌شان تا کسی می‌خرند، تا از راه راندگی زندگی‌شان را بگذرانند؛ آن‌هایی که... اما دختران فراری هم طیف بزرگ فروشندگان محسوب می‌شوند. و هم‌چنین زندانیان تازه از بند درآمده، که نیاز شدید به پول دارند.

پیوند زنده به زنده

سه گروه جزو اهدا کنندگان گلیه هستند؛ فروشندگانی که با خریدار آشنایی ندارند، آشنایان شخص بیمار و آن‌هایی که مرگ مغزی شده‌اند. در کشورهای پیش‌رفته، اهدا کنندگان گلیه عموماً از گروه سوم هستند؛ چون خرید و فروش اعضای بدن افراد زنده غیرقانونی است و در ضمن فرهنگ اهدای اعضای بدن توسط نزدیکان یا خود شخص فوت شده وجود دارد. افراد در زمان زنده بودن وصیت می‌کنند، که اعضای بدن‌شان را در اختیار محتاجان قرار دهند. اما در ایران چنین نیست. در ایران به گفته‌ی

مصطفی قاسمی، رییس انجمن حمایت از بیماران گلیوی، حدود نود و هشت درصد از پیوندهای گلیه‌ی صورت گرفته از طریق خرید و فروش و تنها دو درصد به شکل اهدایی و یا پیوند از اجساد است، که این مساله با توجه به روحیه‌ی انسان دوستانه‌ی ایرانیان بسیار تاسف بار است.

وی در گفت‌وگو با «خبرگزاری مهر» با تاکید بر شیوع فروش گلیه در بین اقشار جوان جامعه می‌افزاید:

«دولت باید با سیاست‌های مناسب، بحث پیوند اعضا را به طرف پیوند از اجساد سوق دهد و اجازه ندهد که جوانان کشور به خاطر دو میلیون تومان سلامت خود را در معرض تهدید قرار دهند.»

رییس انجمن حمایت از بیماران گلیوی از خرید و فروش گلیه در تمامی اشکال آن، حتا در قالب رسمی و قانونی، نیز انتقاد می‌کند و می‌گوید:

«پیوند اعضا باید تنها از اجساد صورت گیرد و بحث پیوند زنده به زنده باید برجیده شود.»

در کشورهای پیش‌رفته با تاسیس بانک‌های پیوند اعضا، بیماران گلیوی می‌توانند مانند سایر بیماران دیگر که به عضو تازه نیاز دارند، صاحب گلیه‌ای جدید شوند؛ گلیه‌ی سالم کسی که دچار مرگ مغزی شده است. اما در ایران با وجود بیست و هفت هزار مرگ مغزی در سال، تنها یک درصد پیوندهای گلیه از طریق پیوند گلیه‌ی شخص دچار مرگ مغزی انجام می‌شود. شاید اگر فرهنگ اهدای عضو از روی خیرخواهی، نه پول بالا رود و بانک اهدای گلیه هم در کشور تاسیس شود، مساله تا حدودی به راهی دیگر رود و

در آن صورت هیچ جوانی برای پرداخت پول بیماران گلیوی، گلیه‌اش را به راحتی نفروشد و عمر با مرگ تاخت نزند.

آگه مشتری نیستی...

با تعجب و ناراحتی فریاد می‌زند:

«هشت میلیون تومان! زیاد نیست پدرامرزیده. یک گلیه است دیگر.» و چه آسان می‌گوید این آخری را. جواب می‌شوند:

«نیاز دارم که می‌فروشم، وگرنه دیوانه نیستم که از اول جوانی به بعد منتظر آن روزی بنشینم که همین یک گلیه‌ام هم از کار بیفتد و من جای شما باشم و کس دیگری جای من. اگر مشتری نیستی، برو بگذار به کارم برسم. شاید مشتری خوبی پیدا کنم.»

به راستی هشت میلیون و حتا کم‌تر از آن به چه کار می‌آید در مقابل عضوی که برای ابد از دست داده می‌شود؟

او تنها فرزند خانواده است و هر کاری که می‌توانست انجام داده، تا هزینه‌ی عمل قلب پدرش را تامین کند، ولی مهلت پدرش رو به اتمام است و در نهایت با راهنمایی یکی از دوستانش به عنوان آخرین راه‌کار به فکر فروش گلیه‌اش می‌افتد.

او اکنون همه جا آگهی کرده است. روی دیوارهای نزدیک بیمارستان‌ها. در سایت‌های اینترنتی. روی باجه‌های تلفن و حتا به همه سپرده است که: یک گلیه‌ی جوان و سالم با گروه خونی A مثبت...

می‌دانم اولین چیزی که به ذهن‌ات می‌رسد، این است که چه «سوژه‌ی نخ‌نمایی» است این. چه گزارش تکراری است این گزارش.



ولی این قصه‌ای نیست، که تکراری شود. افسانه نیست که بخوانی و فراموشش کنی. حتی اگر این معضل برای همیشه از بین رفته بود، زخم کهنه‌اش بر تن جامعه باقی بود. فقط برای یک لحظه. یک لحظه کوتاه تصور کن، این تو هستی که مجبوری یکی از مهم‌ترین اعضای بدنات را بفروشی و تبعات پس از آن را تا پایان عمر به جان بخری. تصور کن کجای پرت‌گاه زندگی باید ایستاده باشی، که این آخرین دستاویزت باشد برای بودن، برای ماندن و برای حفظ ارزش‌های زندگی‌ات.

مطمئن باش تا پدیده‌ی دردناک «فروش گلیه» هست، درد و رنج هم هست و وظیفه‌ی من و امثال من نیز نوشتن و به تصویر کشیدن این آسیب تلخ اجتماعی است.

دلیل ورود خریداران گلیه به این بازار نامانوس، کاملاً معلوم است؛ انتظاری حاصل در نوبت انجمن حمایت از بیماران گلیوی و رنج طولانی دیالیز و تبعات آن. ولی آن چه دل هر درد آشنایی را می‌سوزاند، دلایل عرضه‌ی این «کالا» توسط فروشندگان آن است.

بنا به گفته‌ی رئیس اداره پیوند و بیماری‌های خاص وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، سالانه به طور متوسط دو هزار پیوند گلیه در کشور انجام می‌شود که بیست درصد آن از افراد دچار مرگ مغزی تامین می‌شود. ولی مدیرعامل انجمن حمایت از بیماران گلیوی ایران می‌گوید:

«بیش از نود و پنج درصد گلیه‌های اهدایی به صورت فروش گلیه انجام می‌شود.»

آمار تلخ

ابتدا بگذار ببینیم آمار در این باره چه می‌گوید. هرچند اغلب کارشناسان بر این باورند که آمار دقیقی در این خصوص وجود ندارد، ولی آمار رسمی نشان می‌دهد سالانه بیش از دو هزار و ۳۰۰ مورد پیوند گلیه انجام می‌شود که از این تعداد تنها ۵۹۵ مورد از طریق بیماران مرگ مغزی انجام می‌شود. بیست درصد از جمعیت کشور یعنی چهارده میلیون نفر در کشور مبتلا به بیماری‌های گلیوی هستند. سی و پنج هزار نفر از آن‌ها ناچارند هفته‌ای دو تا سه بار دیالیز شوند. اما مشکل وقتی حادث می‌شود، که بدن فرد به دیالیز جواب ندهد و فرد نیازمند پیوند گلیه شود.

مدیرعامل انجمن حمایت از بیماران گلیوی ایران اوایل سال گذشته، بیش‌ترین اهدا کنندگان گلیه در کشور را افراد بیست و

پنج تا بیست و شش ساله معرفی کرد. به گفته‌ی او، نتایج بررسی‌ها بیان‌گر این است، در حالی که هفتاد درصد مشکلات مربوط به بیماری‌های گلیوی در کشور در سنین بیست تا چهل و چهار سال رخ می‌دهد، اما در مقابل، بیش از پنجاه درصد اهدا کنندگان گلیه در رده‌ی سنی بیست و پنج تا بیست و شش سال قرار دارند.

یافتن فروشندگان گلیه کار دشواری نیست. آن قدر آگهی و شماره تلفن وجود دارد، که به راحتی می‌توانی به آن‌ها دسترسی پیدا کنی. فقط مشکل این جاست، که اهل مصاحبه نیستند، یعنی به قول خودشان آن قدر گرفتارند و عصبی که حال و حوصله‌ی این کارها را ندارند. بنابراین، باید در پوشش خریدار با آن‌ها وارد صحبت شوی، که بدین ترتیب صحبت به درازا نخواهد کشید.

بهرام، بیست و پنج ساله، خیلی سریع و روان درست مثل آن که یک جمله‌ی تکراری را بیان می‌کند، می‌گوید:

«بدنم سالم سالمه، اهل هیچ خلاف‌کاری نیستم، گروه خون‌ی ام AB مثبت، بدهی دارم، خواهرام و پدرم تحت تاثیر مشکل من دچار افسردگی شدند.»

شاید به خاطر شرایط خیلی بد است، که بهرام علاوه بر گلیه حاضر است بخشی از کبدش را نیز بفروشد؛ آن هم به قیمتی که حتی در این شرایط زیاد به نظر می‌رسد:

«بخشی از کبدم رو صد و پنجاه میلیون و گلیه‌ام رو پنجاه میلیون می‌فروشم. آماده‌ی هر نوع آزمایشی هم هستم.»

بهرام می‌گوید به انجمن حمایت از بیماران گلیوی هم مراجعه کرده، تا شاید سریع‌تر بتواند گلیه‌اش را بفروشد، اما کمکی به او نشده است:

«این جا می‌گن نوبت‌ها پُر شده و باید ثبت نام کنی، که خیلی هم طول می‌کشد و باید منتظر بمونم تا خبرم کنن. به بیمارستان‌ها هم مراجعه کردم که با کسانی که تو همون بیمارستان منتظر پیوند گلیه بودن، صحبت کنم. ولی اون جا هم افرادی از انجمن حمایت از بیماران گلیوی اجازه ندادن مستقیماً با بیماران صحبت کنم. به من گفتن شماره تلفنات را به ما بده، تا خبرت کنیم.»

مهران، سی ساله است. خیلی از گلیه‌اش تعریف می‌کند. انگار که می‌خواهد یک یخچال فریزر بفروشد. حتی حاضر است گلیه‌اش را گارانتی کند برای دو سال. او نیز

در بیان دلیل این کارش فقط می‌گوید: «داداش تو اگه گلیه پیدا نکنی می‌میری، منم اگه پول بگیرم نیاد تا دیه‌ی آدمی که باهاش تصادف کردم را بدم، ده یا پانزده سالی می‌رم زندون. اون وقت زن و بچه‌ام می‌میرن.»

مورد بعدی که با او وارد صحبت می‌شوم، بیش‌تر حالم را دگرگون می‌کند. ص. سی و هفت ساله، دبیر کامپیوتر است. بسیار مودب و متین صحبت می‌کند، ولی غم عظیمی در صدایش نهفته است. می‌گوید:

«از نظر جسمی سالم هستم. گروه خون‌ی من O مثبت هست و از ترس آبروم مجبورم گلیه‌ی خودم را بفروشم.»

او نیز توضیح بیش‌تری نمی‌دهد.

حمید - س. سی ساله، نیز می‌گوید:

«مبلغ هجده میلیون بدهکارم. از هیچ کجا هم نتونستم جور کنم و حق الناس رو پرداخت کنم. خدا شاهد بوده و هست، که از هیچ کاری برای به دست آوردن این پول دریغ نکردم. طلب‌کاری من خودشون هم نیازمند این طلب شون هستن. بنابراین، آخرین راه رو انتخاب کردم. من که سی سال از زندگی سودی نبردم، شاید بتونم با فروش گلیه‌ی خودم بدهی‌ام رو پرداخت کنم و راحت بدون هیچ دل‌واپسی مابقی عسمرم رو برای مردن سپری کنم. من از هیچ کس تقاضای پول و کمک ندارم و نمی‌خوام دل کسی رو به رحم بیارم. فقط خواستم دلیل این کار رو گفته باشم.»

در این بین، ظاهراً تعداد دختران و زنانی که به فروش گلیه روی آورده‌اند نیز افزایش یافته است. این مطلب را امیر حسین قاضی‌زاده، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس شورای اسلامی، تایید می‌کند و به «خبرگزاری فارس» می‌گوید:

«فروش گلیه از سوی دختران در کشور صحت دارد، ولی آماری از میزان و کیفیت آن در کشور وجود ندارد.»

